

ملاحظات پیرامون حقوق خلق های ایران

خودمختاری

نه جدائی است و نه ضد ملی

وحدت ملی با چماق و تفنگ به همانجا

می انجامد که در عراق انجامید

علی گلاویژ

(عضو رهبری حزب توده ایران که در قتل عام زندانیان سیاسی اعدام شد)

در گذشته نه چندان دور، حزب توده ایران یگانه نیروی سیاسی کشور ما بود که مسئله ملی خلق های ستمدیده ایران را مطرح می نمود و حل عادلانه این مسئله را طلب می کرد. در آن دوران نه تنها شاه که طبق سرشت ارتجاعی خود منکر وجود ملت ها و مسئله ملی در ایران بود، بلکه تقریبا هیچ یک از نیروهای اپورسیون نیز، جز حزب توده ایران، از حقوق ملی خلق های زیر ستم ایران دفاع نمی کردند. همه و یا تقریبا همه، حزب توده ایران را به علت دفاع از حقوق ملی این خلق ها به "**تجزیه طلبی**" و "**قیام و اقدام علیه تمامیت ارضی کشور**" و انواع اتهامات وحشتناک و واهی دیگر متهم می نمودند. یکی از "**دلایل**" همیشگی اتهام بیدادگاه های شاه علیه توده ای ها این بود که حزب آن ها - حزب توده ایران - از جنبش ملی و دمکراتیک آذربایجان و کردستان در سال های 1324 - 1325 پشتیبانی کرده بود.

ولی جبر تاریخ سدها را یکی پس از دیگری شکست و مردم زحمتکش ایران با مبارزه خود، هم چشم ها و هم گوش های عده بیشتری از مبارزان صدیق را باز کردند و هم مدافعان ظلم و ستم را سنگر به سنگر عقب راندند. در یکی دو دهه اخیر گرچه باز هم کسانی بودند که وجود خلق های مختلف ایران را "**افسانه**" نامیدند (مثلا: در جزوه "افسانه خلق های ایران"، تالیف "ماکان"). ولی این واقعیتی است که به تدریج مسئله ملی خلق های ستمدیده ایران، علاوه بر حزب توده ایران، از جانب بسیاری از نیروهای مردمی دیگر نیز پذیرفته و مطرح گردید. همه این سازمان ها و گروه ها نیز بتدریج بوجود ملت های مختلف در ایران اعتراف نمودند و هر یک به شیوه خود خواستار الغای ستم ملی در ایران شدند. این نیز یکی دیگر از **خدمات تاریخی حزب توده ایران** به مثابه پرچمدار اندیشه انقلابی و الغای ستم اجتماعی و ملی در جامعه ایران بود - خدمتی که کوهی از اسناد بر واقعیت آن گواهی می دهد.

انقلاب ایران **از همان فردای پیروزی خود با بسیاری مسایل مبرم و وظایف بغرنج و پیچیده** موروث نظام منفور شاهنشاهی مواجه شد که همه آن ها خواستار حل عاجل و بنیادی خود بودند، ولی طبیعی است که حل و اجرای آن ها در یک روز و یک ماه و حتی یک سال امکان پذیر نبوده و نیست.

اگر این کسان از محیط مسکونی خود بدر آیند و زحمت به خود داده و در مناطق مسکونی خلق های غیرفارس ایران سفر کنند، دلایل صحت - ستم ملی - را به رای العین مشاهده خواهند کرد.

پس از انقلاب کسانی کوشش کردند مسئله ملی را حتی در رسانه های گروهی مطرح سازند و گاهی مدت ها گفتارهای هفتگی در مورد "مسئله ملی" پخش شد. ولی راجع به اصل مطلب چیزی نگفتند. نگفتند که آیا در ایران واقعیتی به نام فارس و آذربایجانی و کرد و بلوچ و ترکمن وجود دارد، یا ندارد؟ و اگر وجود دارد چیست و وجه تمایز آن ها کدام است؟ و تامین اتحاد واقعی و انسانی آن ها از چه راهی میسر است؟

واقعیت این است که کشور ما کشور کثیرالمله ایست که در آن خلق های گوناگون زندگی می کنند، که هر یک سابقه هزاران سال زندگی در این کشور دارند. این خلق ها علاوه بر آن که با هم وطن مشترکی به نام ایران و فرهنگ مشترکی به نام فرهنگ اصیل ایران و سرنوشت و تاریخ مشترکی دارند، در ضمن هر یک دارای سرزمین ملی، زبان ملی و فرهنگ و سنن و آداب ویژه خویشند و برای اداره کردن امور صرفا محلی خود حقوق و اختیارات طبیعی و مشروعی دارند. آذربایجان و زبان آذربایجانی، کردستان و زبان کردی، بلوچستان و زبان بلوچی، ترکمن صحرا و زبان ترکمنی واقعیت های انکارناپذیری است و این واقعیت ها مخلوق امروز و دیروز و ده سال و صد سال پیش نیستند. این مناطق، استان و شهرستان معمولی مثل کاشان و یزد هم نیستند، بلکه سرزمین های ملی هستند و ویژگی هایی اضافه بر ویژگی های استان و شهرستان دارند. ستم مضاعف بر خلق های غیرفارس که ستم ملی (و یا تبعیض ملی) نام دارد در زمینه سیاسی، فرهنگی و اقتصادی اعمال شده است.

رژیم شاه نه تنها هویت ملی این خلق ها را نفی می نمود، حتی اصل مربوط به انجمن های ایالتی و ولایتی مندرج در قانون اساسی سابق را نیز که نوعی اختیارات محلی به استان ها و شهرستان ها می داد، در نهایت خودسری زیرپا می گذاشت. در برخی مناطق ملی ایران (مثلا در کردستان و بلوچستان و ترکمن صحرا) رژیم شاهنشاهی همه استانداران و فرمانداران و بخشداران و فرماندهان نیروهای انتظامی و حتی ماموران دست دوم و سوم را هم از مرکز و از میان خبیث ترین و قلدرترین و غدارترین عناصر دستگاه حکومتی انتخاب و انتصاب و اعزام می نمود. این ماموران معمولا دو مأموریت داشتند: یکی سرکوب کردن و به زانو درآوردن و شکستن روح مقاومت مردم و گوشه نشین کردن آن ها در محل و دیگری ایجاد محیط خفقان و تحقیر به مراتب شدیدتر و چابیدن و ویران کردن و مستاصل نمودن و دربرد ساختن "داوطلبانه" و حتی تبعید از ماوی و مسکن خویش. (مقایسه کنید با آن سیاستی که بخش مهمی از حاکمیت عمیقا بدان معتقد است و به آن عمل کرده است- راه توده) ممکن است کسانی بگویند که ماموران آریامهری در اصفهان و مشهد و شیراز هم همین طور رفتار می کردند. ظاهرا این اعتراض درست است. ولی اگر ابعاد و نتایج عملی سیاست رژیم آریامهری را در مناطق مختلف مورد دقت قرار دهیم، به وضوح خواهیم دید که این سیاست اصولا هم محتوی و به ظاهر همگون، در مناطق مسکونی خلق های ستمدیده ایران با مضامینات کمرشکن و رنج ها و دردها و فجایع دیگری نیز همراه بوده است که در اصفهان و شیراز و مشهد با آن همراه نبوده است. مثلا ماموران شاه در اصفهان و شیراز و مشهد فرهنگ و زبان مادری مردم را قدغن نمی کردند و به مردم توهین ملی نمی نمودند (چون خود با همان زبان تکلم می نمودند و جزء همان ملت بودند) و یا در توزیع امکانات رشد اقتصادی و فرهنگی و علمی در میان مناطق اصفهان و شیراز و مشهد تبعیض خاص قایل نمی شدند و به طور عمدی موجبات فرار سرمایه و نیروی کار و مواد خام از اصفهان و شیراز و مشهد را فراهم نمی آوردند. دولت مرکزی، برعکس این، می کوشید با وارد کردن فشارهای سیاسی و اقتصادی و فرهنگی عمدی بر دیگر مناطق ایران، سرمایه و نیروی کار و مواد خام این مناطق را به سوی اصفهان و شیراز و مشهد و دیگر نقاط مشابه که منحصرا مناطق فارس نشین بودند، سرازیر نمایند.

رژیم آریامهری زبان و فرهنگ ملی خلق های غیرفارس را قدغن کرده بود و این دیگر اصلا قابل انکار نیست. در حالی که در زمان حکومت پهلوی در مدارس آذربایجان و کردستان و بلوچستان و ترکمن صحرا تدریس به زبان انگلیسی (و در جمهوری اسلامی عربی- راه توده) جزء برنامه تدریس اجباری دولتی بود، ولی تدریس به زبان آذربایجانی و کردی و بلوچی و ترکمنی قدغن بود. یعنی دانش آموزان این مناطق حتما و اجبارا می بایست انگلیسی بخوانند، ولی حق خواندن زبان مادر و پدر خود را نداشتند.

رژیم آریامهری فرهنگ و آداب و سنن اصیل و تاریخ این خلق ها را مورد انکار و اهانت قرار می داد. مطبوعات به زبان این خلق ها وجود نداشت و جز انتشار برخی جزوات شعر و فلکلور (آن هم فقط در سال های اخیر و تحت فشار افکار عمومی) اجازه انتشارات دیگری به زبان ملی این خلق ها داده نمی شد. در سال های اخیر در مناطق مسکونی این خلق ها برنامه های رادیو - تلویزیونی به زبان محلی دایر شد برای تبلیغ به سود رژیم شاه بود. برای اغوا مردم ساده اندیش و بی سواد مجبور بودند به زبان مادری برای آن ها سخن بگویند. ولی گویندگان خلقی چون ملاواره و صمدبهرنگی یا طعمه گلوله می شدند و یا به ناجوانمردانه ترین طرزی نابود می گشتند.

ستم و تبعیض به خلق های غیرفارس در زمینه اقتصادی نیز غیرقابل انکار بود. امروز در سرتاسر کردستان و بلوچستان و ترکمن صحرا اثری از رونق اقتصادی و فرهنگی دیده نمی شود و این نتیجه نکت بار سیاست ملی رژیم پهلوی نسبت به مردمان ساکن این مناطق است. شاید کسانی بگویند که عقب ماندگی این سرزمین ها ربطی به ملیت و ستم ملی ندارد و در سرزمین فارس نشین هم منطق عقب مانده و ویران و ابرقوها و کورآبادها و شورآبادها وجود دارند. ولی باید دانست که در سرزمین فارس نشین در مقابل مناطق عقب مانده و ابرقوها و کورآبادها و شورآبادها، تهران ها و اصفهان ها و شیرازها و مشهدها و چندین مراکز رشد صنعتی و علمی و فرهنگی دیگر وجود دارد. در صورتی که سرتاسر کردستان و بلوچستان و ترکمن صحرا، ابرقو و شورآباد و کورآباد است و به ندرت یک واحه رشد یافته در این مناطق می توان پیدا کرد. اگر کسانی شک در این حرف دارند می توانند بروند و به چشم خود واقیعت را مشاهده کنند.

اگر کسانی اصرار داشته باشند حالت اسف بار مناطق مسکونی خلق های ستم دیده ایران را با چیزی جز ستم ملی توضیح دهند، البته در رای خود آزادند.

ولی باید توضیح دهند که این حالت اسف بار اگر با ملیت و ستم ملی ارتباط ندارد، پس چگونه است که هنگامی از مناطق فارس نشین خارج و به منطقه مثلا کردنشین وارد می شویم یک قرن به عقب برمی گردیم و در هیچ جا ما خلاف این را مشاهده نمی کنیم؟

عده ای از منکران ستم ملی در ایران وضع استثنایی آذربایجان و به ویژه شهر تبریز را دلیل می آورند و می گویند که در آن سرزمین که یک ملت غیرفارس زندگی می کند اقتصاد و علم و فرهنگ هم رشد کرده است، پس بر ساکنان آن ستم ملی نرفته است. پاسخ این است که اولاً - در دوران شاه خلق آذربایجان نیز از حق مداخله در سرنوشت خود محروم بوده است. ثانیاً - در دوران طاغوت زبان و فرهنگ خلق آذربایجان نیز قدغن بوده است و خلق آذربایجان نیز از حق تحصیل به زبان مادری محروم بوده است. ثالثاً - مقدار **مطلق** رشد اقتصادی - فنی - فرهنگی آذربایجان در دوران حکومت پهلوی، با عقب ماندن **نسبی** آذربایجان در سطح ایران توأم بوده است. توضیح این که آذربایجان به ویژه شهر تبریز که قبل از استقرار حکومت پهلوی پیشرفته ترین ایالت ایران و **شهر درجه اول** کشور از لحاظ رشد اقتصادی بوده اند، در دوران حکومت پهلوی بتدریج از ایالت و شهر درجه اول به ایالت و **شهر درجه دوم و درجه سوم** تنزل نموده اند. این تنزل نسبی آذربایجان و تبریز نتیجه سیاست رژیم پهلوی بوده است و نه چیز دیگر. فشارهای عمده سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی رژیم پهلوی سرمایه و نیروی کار را مجبور به فرار از آذربایجان کرد. هم اکنون وجود بیش از یک میلیون نفر کارگر و کسبه و اصناف و سرمایه دار آذربایجانی در شهر تهران و صدها هزار نفر دیگر که در سرتاسر ایران پراکنده شده اند محصول وجود خاص در آذربایجان بوده است. ممکن است کسانی بگویند: این "سیر طبیعی" جابجایی سرمایه و نیروی کار است. ولی سؤال می شود: **این چگونه "سیر طبیعی" و جابجای "طبیعی" نیروی کار و سرمایه است که فقط از آذربایجان خارج شده و ما جریان معکوس آن را (به ویژه در بخش خصوصی) هرگز و یا تقریباً هرگز مشاهده نمی کنیم؟ یعنی ما در آذربایجان با**

سرمایه و نیروی کار که از دیگر نقاط ایران آمده باشد تقریباً هرگز برخوردار نمی‌کنیم. ممکن است بگویند: این نتیجه اشباع شدن آذربایجان و لذا لبریز گشتن سرمایه و نیروی کار در آن دیار بوده است. ولی اگر مناطق اردبیل و مراغه و میانه و سراب و خوی و اهر و سلماس و مرند و عجب شیر و بناب و مناطق دیگر آذربایجان را به یاد بیاوریم که گنجایش به کار انداختن میلیاردها سرمایه و هزاران نفر نیروی کار را دارند، ولی با وجود این، سرمایه و نیروی کار مرتباً از آذربایجان به دیگر نقاط ایران فرار کرده است، آنگاه به سیاستی که موجب این فرار گشته پی خواهیم برد. البته، در این امر، یعنی فرار سرمایه و نیروی کار از آذربایجان، **بورژوازی بزرگ آذربایجان** که بخش نیرومندی از بورژوازی ایران را تشکیل می‌دهد، نقش مهمی داشته است و در پی امکان "امن تر" و سود بیشتر دست به مهاجرت زده است. ولی نمی‌توان انکار کرد که رژیم پهلوی نیز این مهاجرت را تشویق و ترغیب و حتی **تحمیل** نموده است و نتیجه این شده است که آذربایجان و شهر تبریز طی نیم قرن حکومت پهلوی بتدریج مقام اول خود را از دست داده و به درجات پایین تر سقوط کرده است و بسیاری از نیروهای فعال و خلاق آذربایجان از سرزمین خود دربدر گشته اند.

ستم ملی در ایران طاغوت زده یک واقعیت بود و انقلاب شکوهمند ایران با وظیفه الغای این ستم مواجه گردیده است. حال ممکن است کسی اسم آن وضع را نه "ستم ملی"، بلکه "تبعیض ملی" بگذارد. ما بر سر اسم بحث نخواهیم کرد. اصل، اعتراف به واقعیت موجود است.

طی چهل سال اخیر، تنها حزب توده ایران (و قبل از آن، حزب کمونیست ایران) بود که بر واقعیت تلخ ستم ملی در ایران انگشت می‌گذاشت و راه چاره آن را پیشنهاد می‌کرد. حزب توده ایران از نخستین روزهای موجودیت خود همان طور که شعار مبارزه علیه فاشیسم، استعمار و آزادی ایران از اسارت امپریالیسم به سرکردگی انگلیس و سپس آمریکا و ضرورت برچیدن بساط رژیم دست نشانده پهلوی و لزوم الغای فئودالیسم و سپس سرمایه داری وابسته و بزرگ زمین داری را مطرح نمود، مسئله الغای ستم ملی و تامین حقوق مشروع و مسلم خلق های ستم دیده ایران را نیز در برنامه خود قرار داده و عملاً از این خلق ها و جنبش رهایی بخش آن ها در چارچوب **منافع انقلاب ایران و استقلال و تمامیت و وحدت ایران** دفاع نموده است.

در دوران سلطه اقتصاد طبیعی که هر مولدی برای مصرف خود تولید می‌کرد در دوران ماقبل سرمایه داری که هنوز تقسیم بین المللی کار عمق و وسعت چندانی نیافته بود و کشورها و خلق ها با هم پیوند چندانی نداشتند و حتی در داخل مرزهای یک دولت مناطق از هم گسیخته بودند، نه ملت، نه ستم ملی و نه مسئله ملی به معنای امروزی می‌توانست وجود داشته باشد. با آغاز دوران سرمایه داری و با پیدایش انقلاب علمی و فنی در جهان که با سرعت طوفانی در حال پیشرفت است و با گسترش تقسیم بین المللی کار و هم پیوندی میان کشورها و خلق ها که مرزهای ملی و دولتی را در هم می‌شکند و اقتصادها و فرهنگ ها را از حصار محدود ملی به درآورده وارد صحنه عموم بشری جهانی می‌کند و آن ها را هر چه بیشتر به لازم و ملزوم یکدیگر مبدل می‌سازد - در چنین دورانی، خود به خود چگونگی مناسبات میان ملت ها نیز مطرح می‌شود. **حال که به حکم جبر تاریخ**، یعنی رشد نیروهای مولد و جامعه، خلق ها و کشورها و اقتصادها و فرهنگ ها چه در داخل یک کشور و چه در **مقیاس جهانی هرچه بیشتر به هم در می‌آمیزند** و به لازم و ملزوم یکدیگر مبدل می‌شوند، چه باید کرد که این ارتباط و آمیزش و هم پیوندی جبری و اجتناب ناپذیر **اولاً - بدون رنج و فاجعه و فساد و ایجاد اسارت و بردگی صورت گیرد**،

ثانیا - با خود برای خلق ها و جامعه انسانی سعادت و ترقی و سربلندی و پاکی به ارمغان بیاورد؟

وقتی که **مثلا آفریقا و یا مناطق مشابه آن به مثابه بازار فروش و منبع مواد خام و محل صدور سرمایه برای مراکز ترقی کرده جهان هرچه بیشتر اهمیت حیاتی کسب می کنند**، خود به خود این سؤال مطرح می شود که: پس تکلیف خلائق ساکن آفریقا و مناطق مشابه آن چیست؟ آیا این مناطق و ساکنان آن باید به مستعمره و برده و اسیر سرمایه های انگلیسی و آمریکایی و فرانسوی و هلندی و بلژیکی . . . تبدیل شوند و خود با فقر و مرض و محرومیت دست به گریبان باشند و یا این که باید میان آن ها و مراکز ترقی کرده جهان که بدان ها نیاز دارند مناسبات دیگری - مناسبات برابری و برادری ایجاد شود؟ و یا وقتی ایران در مرحله رشد مناسبات سرمایه داری گام می نهد و مراکز صنعتی و علمی و فرهنگی جدید بوجود می آید، آیا باید فقط مناطق فارس نشین ایران ترقی کند و کردستان و بلوچستان و ترکمن صحرا همچنان به صورت سرزمین شبانان و ایلات و عشایر دوران نوح باقی بماند و اگر ماده خام و نیروی کار و سرمایه ای دارند سرازیر تهران و اصفهان و . . . بشود و ضمنا برای توجیه این جریان مخرب و ضدانسانی و بیمارگونه انواع **"تئوری های"** خود درآوردی بافته شود و زبان و فرهنگ و حیثیت ساکنان این مناطق مورد فحاشی و انکار و توهین قرار گیرد و هر وقت مردمان غارت شده و تحقیر گشته این مناطق سر به اعتراض برداشتند، به عنوان **"متجاسر"** و **"قطاع الطريق"** و **"تجزیه طلب"** مورد قتل عام و انواع سیاست های سبعانه قرار گیرند؟ **پس تکلیف میلیون ها انسان زحمتکش ساکن این مناطق چیست؟**

به این گونه سؤال ها در جهان دو گونه جواب داده شده است که از ریشه با هم متضادند. **یک جواب** از آن طبقات ستمگر است که می گوید: باید این خلق ها را غارت کرد، سرکوب نمود، به زانو درآورد و اجبارا به **"تحلیل برد!"** **جواب دیگر** از سوی نیروهای مترقی است که می گویند: باید به همه خلق حق تعیین سرنوشت داد - به طوری که هر خلقی با هویت و حیثیت و موجودیت ملی خود صاحب سرنوشت و فرهنگ و ثروت و ثمره دسترنج خود باشد و **فقط بر اساس برابری و داوطلبی** با دیگر خلق ها ارتباط برقرار سازد و جز این هر رابطه دیگری مردود است.

جواب اول، جواب استثمارگران و استعمارگران و امپریالیسم است و محصول آن صدها میلیون مردمان اسیر و محروم و گرسنه و بیمار و سرگردان آسیا و آفریقا و آمریکای لاتین و ده ها کشور برده و ویران و عقب مانده و مفلوک غرق در کشمکش های خونین و جنگ های برادرکشی و **طوفانی از خشم و کین و نفرت مصنوعی انگیزخته دست استعمار و امپریالیسم در میان خلق ها**. چنین جوابی جواب رژیم هائی مانند رژیم شاه و رژیم صدام حسین است و محصول آن مثلا در کردستان ایران اینست که هر بار به محض پاشیدن استبداد مرکزی، **کردستان یک باره منفجر** می شود و محصول آن در کردستان عراق اینست که برای امحای یک خلق بیش از **هزار روستای کردستان** را بمب و بولدورز ویران کرده اند و حتی چشمه های کردستان را بمباران و ساروج ریز کرده اند که دیگر کسی در این دیار آبادی ایجاد نکند. چنین جواب سبعانه ای و چنین سیاست و مناسباتی نمی تواند راه گشای جامعه بشری به سوی اتحاد واقعی خلق ها و موجد کانون گرم خانواده واحد بشری و پایه گذار زندگی آزاد و سعادت مند و منزه و سربلند انسان ها باشد.

جواب دوم، جواب همه پیروان سوسیالیسم علمی است. باید به همه خلق ها اعم از بزرگ و کوچک و صرف نظر از درجه رشد و نژاد و مسلک و غیره به طور مساوی حق تعیین سرنوشت داده شود. این اصل خواهان آنست که کلیه مناسبات نابرابر، تحمیلی، و اجباری و لذا نفاق انگیز و خصومت زا که از سلطه صدها ساله جوامع استثمارگر به ارث مانده، از میان خلق ها برچیده شود و کلیه قید و بندهای تحکم و روزگویی و شیوه ها و نظرها و اسالیب مبتنی بر خرافه های **"برتری نژادی"** و غیره گسیخته گردد و آنگاه در میان خلق

های از بند رسته و آزادی که بدین گونه از نو تولد یافته اند، بر مبنای برابری و داوطلبی و برادری و رفاقت، مناسبات به کلی دیگری برقرار گردد. فقط به شرط گسستن مناسبات اسارت بار قرون و اعصار گذشته و تولد مجدد خلق ها به صورت خلق های آزاد و از بند رسته و استقرار مناسبات برابر و داوطلبانه و برادرانه و رفیقانه در میان آنهاست که خلق ها به سوی ایجاد جامعه واقعا متحد، واقعا آزاد و واقعا سعادتمند بشری پیش خواهند رفت و در سایه آن انسان، انسانیت خویش را باز خواهد یافت. به قول معروف، باید **"دوباره از ریشه روید!"**.

کردستان ایران به مجموع ایران و نسبت هندوستان سابق به دولت استعمارگر انگلیس با هم فرق ماهوی دارند. هندوستان مستعمره انگلیس بود، ولی کردستان ایران خود جزو ایران است و مستعمره ایران نیست. در کردستان ایران و دیگر مناطق زیر ستم ملی، مسئله الغای ستم ملی (و یا تبعیض ملی) مطرح است و نه استعمارزدایی (برخلاف آنچه که برخی از ناسیونالیست ها عنوان می کنند). مردم هندوستان صاحب انگلستان نبودند و انگلیس ها نیز در هندوستان مهمان ناخوانده بودند. ولی ایران کشوری است کثیرالمله و سرتاسر خاک ایران وطن مشترک هزاران ساله همه خلق هایی است که در این پهنا زندگی می کنند. فرهنگ بزرگ ایران را نمایندگان همه خلق های ایران آفریده اند و مال مشترک همه آن هاست. هر ایرانی در هر گوشه ایران صاحب خانه است و مردمان این سرزمین با هم علاقه روحی و خانوادگی دارند و به هیچ وجه بیگانگی در کار نیست. باید دانست که اگر حل مسئله ملی در ایران بر روال درست قرار گیرد، خلق های برادر ایران به هم نزدیک تر و نزدیک تر خواهند شد، زیرا که برای این نزدیکی، بسیاری از ریشه های تاریخی و روحی و فرهنگی وجود دارد.

ولی هیچ یک از مطالب مذکور در فوق بدان معنی نیست که پس باید وجود خلق های گوناگون مورد انکار قرار گیرد، فرهنگ ایران در فرهنگ فارسی خلاصه شود و حقوق سیاسی و اقتصادی و فرهنگی این خلق ها که برای رشد و نزدیکی آتی آن ها چون آب و هوا ضرورت دارد غصب گردد. اگر می خواهیم جایی را اداره کنیم باید به دست ساکنان آنجا اداره شود، اگر می خواهیم مکانی را آباد کنیم باید به دست ساکنان آنجا اداره شود، اگر می خواهیم به مردم سواد یاد بدهیم باید به زبان خودشان بخوانند، اگر می خواهیم با مردم حرف بزنیم باید به زبان خودشان حرف بزنیم و قس علیهذا. هر طریقه ای جز این غلط و رنج آور و مخاطره انگیز و افتراق آفرین است. در حالی که راه اتحاد و نزدیکی و آمیزش انسانی و برادرانه خلق ها وجود دارد نباید به **چماق** متوسل شد و خلق ها را به زور سرکوب و باز هم سرکوب به سوی **"وحدت ملی!"** برد که چنین "وحدتی!" جز انبانی از مواد انفجاری چیز دیگری نخواهد بود.

برای حل درست مسئله ملی باید آن را به درستی طرح کرد و برای طرح درست آن باید خود مسئله را آن چنان که هست به شیوه علمی درک نمود.

یک چنین وحدت و تمرکز ضدملی و ضددمکراتیک نمی تواند جوابگوی نیازهای رشد سالم جامعه باشد و لذا نخستین گام ها برای پیاده کردن آن با شدیدترین مقاومت ها روبرو می گردد.

مخالفت حزب توده ایران و همه نیروهای انقلابی کشور با جریان هایی که مسایل فرعی و از جمله مسئله ملی را به مسئله عمده تبدیل می کنند و عملا انقلاب را به گمراهی و ضعف می کشانند، بر سر همین واقعیت های زندگی است که تاکنون صدها بار در ایران و سرتاسر جهان از بوته آزمایش گذشته است. با کسانی که عمدا بر سر مسایل فرعی پافشاری می کنند کاری نداریم - اینان معصومان ناآگاهی نیستند که با وعظ و نصیحت بیدار شوند. ولی آنان که به علل گوناگون و از جمله از شدت آلام ناشی از فجایع و ستم های دوران نکبت بار

پهلوی و حتی ندانم کاری ها و اعمال غلط برخی مسئولان پس از انقلاب، تاکنون تعقل و تعمق در مسئله ملی را نداشته اند، باید عمیق تر فکر کنند و بدانند که **بازگشت ناپذیر ساختن این انقلاب و پیشرفت و تعمیق مداوم آن** در راستای خط ضدامپریالیستی و مردمی امام خمینی، در واقع حرکت در سمت درست انقلابی است که بالاخره با هشیاری و پیگیری و مبارزه مردم، به علاج دردهای جامعه و از جمله به رفع ستم ملی از خلق های مظلوم ایران خواهد رسید.

لذا نباید مبارزه اصلی را که مبارزه علیه امپریالیسم به سرکردگی آمریکا و ایادی داخلی آن در راه استقلال و آزادی و ترقی ایران اسن فراموش کرد و به خاطر مسایل فرعی به جان هم افتاد و نیروهایی را که باید در سنگر دفاع از انقلاب و جمهوری اسلامی ایران در کنار هم قرار بگیرند، رو در روی هم قرار داد. این عمل ممکن است برای برخی محافل، ظاهری "انقلابی" داشته باشد، ولی عملاً دارای ماهیت ضدانقلابی است. همبستگی با انقلاب و جمهوری اسلامی ایران علیه امپریالیسم و ضدانقلاب داخلی یگانه راه درست انقلابی است که با مصالح همه مردم ایران و از جمله ملت های ستم دیده ایران مطابقت دارد.

حزب توده ایران با بیان فرمول کلی اعطای "خودمختاری (و یا خودگردانی) اداری و فرهنگی" به خلق های زیر ستم ایران اکتفا ننموده و نظر وسیع و مشخص خود را نیز در این باره رسماً توضیح داده است. "طرح پیشنهادی حزب توده ایران در مورد واگذاری خودمختاری (خودگردانی)" ("مردم"، شماره 123، مورخ 1 دی ماه 1358) - (سند یاد شده در بخش آرشیو "تاریخ و اسناد" راه توده موجود می باشد) گرچه به طور مشخص درباره کردستان است، ولی بیانگر نظر حزب توده ایران درباره خودمختاری (خودگردانی) به طور کلی نیز هست. در آن طرح پس از مقدمه ای از جمله آمده است:

"... حزب توده ایران معتقد است که باید به خلق کرد (و دیگر اقلیت های ملی در ایران) بر مبنای اصول زیرین خودمختاری (خودگردانی) واگذار شود:

- 1 - کردستان ایران منطقه ای را در ایران شامل می شود که اکثریت اهالی آن گردند.
- 2 - این منطقه در تقسیمات کشور - که باید در آن تجدید نظر شود - استان یا استان هایی خواهد بود.
- 3 - در این استان (یا استان ها) نظام شورایی معمول در کشور پیاده خواهد شد.
- 4 - اگر کردستان در تقسیمات کشوری یک استان باشد، شورای استان و اگر چند استان باشد، شورایی مرکب از نمایندگان منتخب شوراهای استان ها - به نام شوراهای کردستان ایران - ارگان خودمختاری (خودگردانی) خواهد بود.
- 5 - این ارگان یک رییس انتخابی از جانب شورا خواهد داشت که مقام وی در سطح وزیر خواهد بود و حق خواهد داشت با رای مشورتی درباره مسائل مربوط به کردستان در جلسات هیئت دولت جمهوری اسلامی شرکت کند.
- 6 - شورای کردستان ایران - ارگان خودمختاری (خودگردانی) امور محلی کردستان را در زمینه های اداری و سازندگی و فرهنگی اداره خواهد کرد."

سپس حقوق و وظایف ارگان خودمختاری (خودگردانی) به شرح زیر آورده می شود:

- 1) به غیر از مسائل مربوط به دفاع (ارتش) و مرزبانی، سیاست خارجی، بازرگانی خارجی و امور گمرکی، برنامه ریزی عمومی اقتصادی برای سراسر کشور، تنظیم بودجه عمومی کشور، سیستم اداره عمومی پولی و بانکی کشور، اخذ اعتبار وام از داخل کشور،

تعیین میزان مالیات های مستقیم و غیر مستقیم، خطوط ارتباطات و مواصلات عمومی کشور (سیستم تلفن و تلگراف و پست عمومی، خطوط آهن، هواپیمایی و کشتیرانی کشوری) صنایع سنگین، از جمله صنایع نفت و گاز و پتروشیمی، بهره برداری از معادن، که در اختیار دولت مرکزی خواهد بود، ارگان خودمختاری (خودگردانی) تمام دیگر امور محلی را در زمینه های سازندگی، برنامه ریزی برای سازندگی، خرج بودجه هایی که به کردستان تعلق می گیرد، رشد کشاورزی و اقتصاد روستایی، آموزش و پرورش و امور فرهنگی، راه سازی، شهرسازی و تامین مسکن برای اهالی شهر و روستا، مطبوعات و انتشارات و رسانه های گروهی محلی را اداره خواهد کرد.

2) مسئولان ادارات کشوری را ارگان خودمختاری (خودگردانی) انتخاب خواهد کرد و به تصویب وزارتخانه های مربوطه در مرکز خواهد رساند. این مسئولان پس از تصویب مرکز به کار گمارده خواهند شد و در برابر وزارتخانه های مرکزی مربوطه مسئول خواهند بود.

3) انتظامات کردستان بر عهده ارگان خودمختاری (خودگردانی) است. نیروهای انتظامی (ژاندارمری و شهربانی) و نیز سپاه پاسداران محلی در اختیار ارگان خودمختاری (خودگردانی) خواهد بود. مسئولان این نیروها را ارگان خودمختاری (خودگردانی) انتخاب خواهد کرد و به تصویب مرکز خواهد رساند. این مسئولان پس از تصویب مرکز به کار گمارده خواهند شد و در برابر ارگان خودمختاری (خودگردانی) و نیز در برابر مرکز (وزارت کشور) و فرمانده کل سپاه پاسداران مسئول خواهند بود.

4) افراد نیروهای انتظامی حتی المقدور و افراد سپاه پاسداران حتماً از اهالی محل خواهند بود.

5) ارگان خودمختاری (خودگردانی) اداره امور محلی را با رعایت سنن و آداب و رسوم و مذهب محلی انجام می دهد. از جمله در مسائل مربوط به احوالات شخصی و حقوق مدنی و دیگر مسائل نظیر آن ها می تواند قوانینی، در چارچوب قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، تدوین و تصویب کند و بموقع اجرا بگذارد.

6) مذهب تسنن در کردستان ایران رسمیت دارد و دیگر ادیان و مذاهب و پیروان آن ها مورد احترام و دارای حقوق برابر با اکراد سنی خواهند بود.

7) ارگان خودمختاری (خودگردانی) حق دارد علاوه بر دریافت و طرح بودجه ای که به عنوان سهم کردستان از بودجه کل کشور دریافت می دارد، عوارض در محل وضع کند، تا با سرعت بیشتری بتوان عقب ماندگی کردستان را رفع کرد. دولت مرکزی در تقسیم بودجه عمومی در نظر خواهد گرفت که علاوه بر مبلغی که برحسب جمعیت هر استان به شورای استان اختصاص می یابد، سهم بیشتری برای اقلیت های ملی، به نسبتی که بیشتر عقب نگاه داشته شده اند، تخصیص دهد. کردستان یکی از این مناطق عقب نگاه داشته شده است.

8) ارگان خودمختاری (خودگردانی) در برنامه ریزی عمومی که دولت مرکزی برای رشد صنایع و کشاورزی و آبادانی و بهداشت و آموزش و پرورش کشور انجام می دهد، شرکت می کند و نیازمندی های کردستان را برای گنجاندن آنها در برنامه ریزی عمومی مطرح می نماید. طرح های این نیازمندی ها، از طرف دولت مرکزی از دیدگاه تسریع رشد مناطق عقب افتاده کشور، برای هم سطح کردن رشد عمومی در سراسر ایران، بررسی و پذیرفته خواهد شد.

9) در کردستان ایران فعالیت احزاب و سازمان های سیاسی، از جمله حزب دمکرات کردستان ایران، و نیز سازمان ها و انجمن های صنفی، اجتماعی و فرهنگی، بر مبنای قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، آزاد خواهد بود.

10) در کردستان ایران تدریس در دبستان به زبان مادری (کردی برای کردها و دیگر زبان های مادری برای اقلیت های ساکن منطقه، از جمله آذربایجانی، ارمنی، آسوری، کلیمی) خواهد بود. در این دوره زبان فارسی هم ساعاتی در هفته تدریس خواهد شد. از راهنمایی تا

پایان دبیرستان تدریس دروس به زبان فارسی خواهد بود، ولی تدریس زبان کردی، همراه با تدریس ادبیات کردی ادامه خواهد یافت.

ارگان خودمختاری (خودگردانی) سازمانده شبکه مدارس و تدریس در مدارس بشرح بالا خواهد بود.

11) مکاتبات رسمی، از جمله مکاتبات اداری، در کردستان ایران به زبان کردی است، ولی مکاتبه با مرکز به زبان فارسی خواهد بود. زبان فارسی زبان مشترک تمام خلق های ایران است.

12) در کردستان یک دانشگاه با دانشکده های علوم و فنون مختلف تاسیس خواهد شد، که در آن به زبان فارسی تدریس خواهد شد، ولی دارای یک دانشکده فرهنگ و ادبیات کردی نیز خواهد بود.

در دانشگاه تهران نیز دانشکده زبان و فرهنگ و ادبیات کردی تاسیس خواهد گردید.

13) در کردستان مراکز رادیو و تلویزیون محلی احیا و گسترش داده خواهد شد و برای آموزش و پرورش اجتماعی و ارتقاء سطح آگاهی سیاسی و فرهنگی اهالی مورد بهره برداری قرار خواهد گرفت. همچنین مطبوعات و نشریات به زبان کردی گسترش خواهد یافت.

در این سند درباره وظایف ارگان خودمختاری (خودگردانی) گفته می شود، این ارگان موظف است:

- 1 - از استقلال و تمامیت ارضی و حاکمیت ایران با قاطعیت دفاع کند.
 - 2 - در راه تحکیم وحدت و دوستی خلق کرد با دیگر خلق های ایران، در راه تحکیم و دوستی همه خلق های ایران با یکدیگر، از تمام وسائل، از جمله احزاب و جمعیت ها و انجمن ها و سازمان های سیاسی و اجتماعی، صنفی، فرهنگی و غیره و نیز از رسانه های گروهی - رادیو و تلویزیون، مطبوعات و نشریات بهره گیری کند.
 - 3 - قانون اساسی کشور و دیگر قوانینی را که برای سراسر کشور تدوین و تصویب می گردند، رعایت کند. مواد و مفاد آن ها را، ضمن انطباق آن ها با ویژگی ها و نیازمندی های محلی، به مورد اجرا بگذارد.
 - 4 - در مورد تمام جوانب مختلف امور اداری، اقتصادی، انتظامی، فرهنگی و غیره، طی گزارش هایی که مقررات آن باید وضع گردد، دولت مرکزی جمهوری اسلامی ایران را در جریان گذارد. . . .
- طرح پیشنهادی فوق البته می تواند مورد بررسی، تنقیح و تکمیل قرار گیرد.

اکثر دست اندرکاران همیشه از طرح مسئله خودمختاری خلق ها پرهیز کرده اند و هرگز در خود شهامت و توان آن را نیافته اند که چند و چون مسئله را مورد بررسی قرار دهند و ببینند واقعا خودمختاری ملت ها آن طور که آن ها تصور می کنند "وحشتناک" و "خانمان برانداز" است.

طرح پیشنهادی حزب توده ایران در مورد خودمختاری (خودگردانی) که برخی اصول مهم آن در بالا عینا نقل شد، بر درستی این مدعا گواهی می دهد. کجای این طرح (اگر اجرا شود) برای اسلام و ایران خطر ایجاد می کند؟ این طرح همه مسایل عمده دفاعی و مرزبانی و سیاست خارجی و تجارت خارجی و امور گمرکی و برنامه ریزی عمومی و تنظیم بودجه و سیستم پولی و بانکی و اعتبار و وام و خطوط ارتباطات و مواصلات و صنایع سنگین و کلیدی و معادن را در اختیار دولت مرکزی می گذارد. طرح مذکور می گوید: کردستان خودمختار (خودگردان) باید با رعایت سنن و آداب و مذهب محلی اداره شود. می گوید: مذهب تسنن در کردستان رسمیت دارد. می گوید: تدریس فقط در دبستان به زبان

مادری خواهد بود و در بقیه ادوار تحصیلی به فارسی ادامه خواهد یافت. کجای این اصول (اگر اجرا شود) به ضرر اسلام و یا وحدت ایرانست؟

آنچه در این طرح به عنوان حقوق خودمختاری (خودگردانی) اداری و فرهنگی خواسته شده مطلقاً مربوط به امور صرفاً محلی است که با حیثیت و شخصیت و معنویات و نیازهای رشد سالم و همه جانبه خلق ساکن محل ارتباط ارگانیک دارد و کمترین تضادی با وحدت و حاکمیت و تمامیت ایران ندارد. مثلاً، به چه دلیل اگر گرد استاندارش از خودش باشد و یا مثل همه نقاط دیگر ایران ژاندارم و پاسبان و پاسدارش اهل محل باشد و یا دردهای محلی خودش را خود معین و مداوا کند، ایران متلاشی خواهد شد؟ چرا گرد باید حتماً انگلیسی و غیره بخواند ولی حق ندارد تا کلاس پنجم به زبان خودش تحصیل کند که اگر بخواند "وحدت ایران" را برباد خواهد برد؟! این چگونه "وحدتی" است که به صورت زندان ارواح و ابدان معرفی می شود؟